

شاخصه‌های یک انقلاب اسلامی

با ملاحظه آراء و سیره امام خمینی رحمته الله

پروین مصطفوی *

کودتا به حرکت مسلحانه در داخل حاکمیت اطلاق می‌شود که صرفاً با هدف رسیدن به قدرت، بدون آن که اهداف متعالی را سرلوحه برنامه خویش قرار دهد بروز می‌کند. کودتا معمولاً با تغییرات عمده‌ای در ساختار فرهنگی، اقتصادی جوامع همراه نیست و با قوه قهریه و اجبار و زور همراه است (نظامی است). کودتاگران معمولاً از پشتوانه و حمایت یک دولت بیگانه برخوردار هستند، مردم در پیروزی کودتا نقشی ندارند، عنصر لیاقت و صلاحیت در حاکمیت جدید نقشی ندارد و معمولاً با تغییرات بنیادین مثبت همراه نیست. از بارزترین کودتاهای جهان می‌توان کودتای آمریکایی پینوشه علیه سالوادور آلنده در شیلی، کودتای آمریکا علیه احمد سوکارنو در اندونزی، کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ در ایران و کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲ در ایران را نام برد.

نهضت تلاش جامعه علیه حاکمیت به منظور اصلاح آن و دفع مداخله بیگانه است. نهضت، رهبری مشخص ندارد فراگیر و عمومی است، هدف آن اصلاح سیستم حکومتی است نه تغییر آن، جهت‌گیری آن ارزشی است و در جهت کمال و تعالی جامعه می‌باشد. گاه با تحقق خواسته‌های مردمی و گاه با سرکوب آنان پایان می‌پذیرد؛ اگر چه بذر آن خواسته‌ها همچنان در سینه‌ها باقی است تا در فرصتی دیگر با آماده شدن شرایط، قیام صورت

گونه‌های حرکت‌های سیاسی در مقایسه با انقلاب

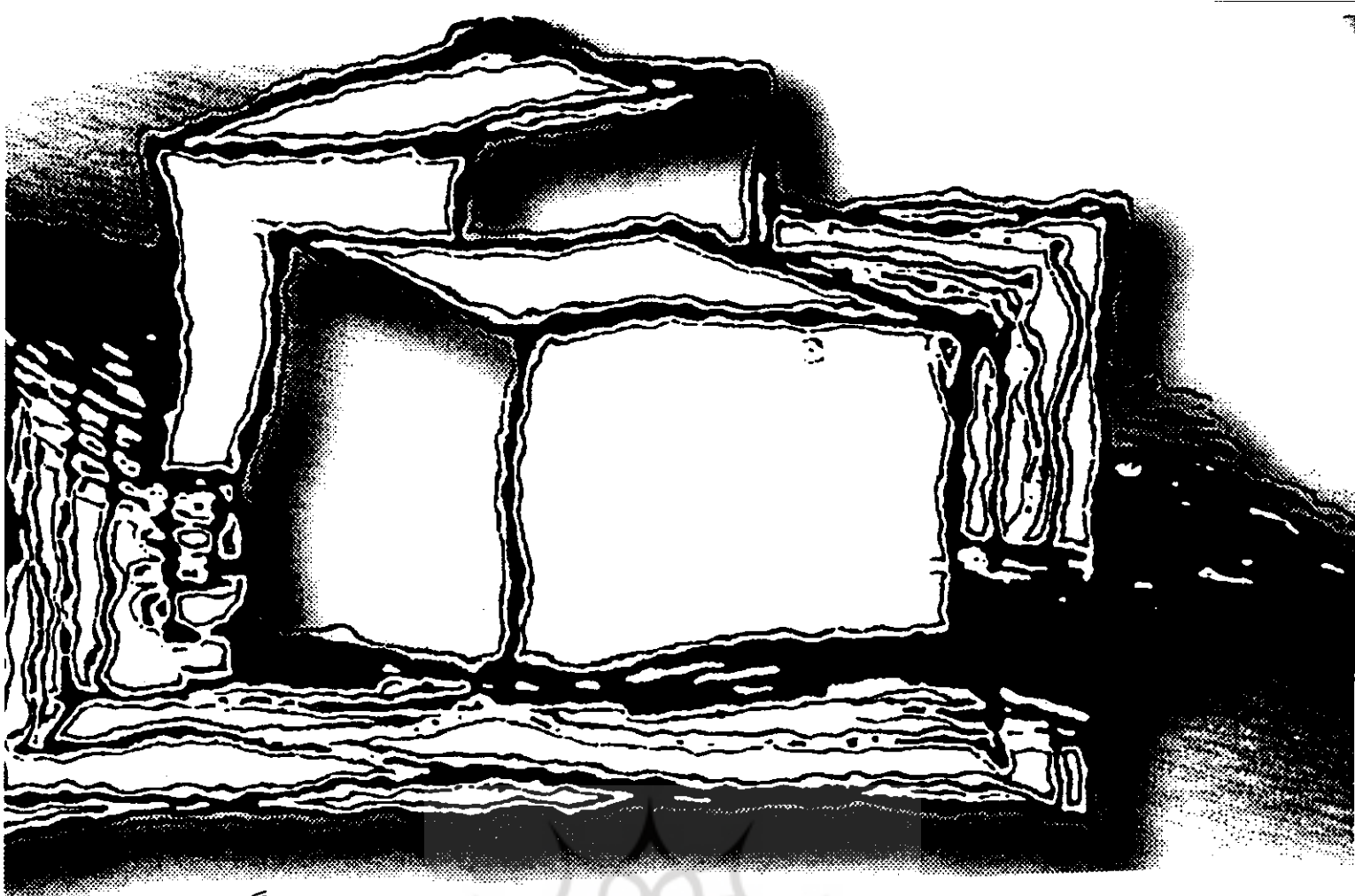
در تحلیلی از واژه‌های انقلاب و تطبیق آنها بر حرکت‌های مردمی کشورها با کلمه‌هایی از قبیل رفورم، شورش، کودتا، نهضت و انقلاب برخورد می‌کنیم. به جاست که اجمالاً این واژگان را تعریف نمایم.

رفورم حرکتی محتاطانه و بدون خشونت در جهت انجام برخی اصلاحات روبنایی و نه زیربنایی می‌باشد. از نتایج تحقق یک رفورم در جامعه می‌توان به تعویض زمامداران، بدون تغییر در ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بطور عمیق در آن جامعه اشاره کرد.

تحولات روبنایی سیاسی در هر کشور نظیر تفوق یک جناح سیاسی بر جناح دیگر بدون آنکه نظام حاکم تغییر یابد، از جمله مصادیق رفورم می‌باشد. از نمونه بارز رفورم، می‌توان اصلاحات گورباچف در شوروی سابق را که تحت عنوان پروستریکا مطرح شد، نام برد.

شورش حرکت خشن قشر یا اقشاری محدود در یک جامعه علیه نظام حاکم با اهداف محدود و سطحی است. این حرکت‌های خشن، گاه صنفی و کارگری با اهداف رفاه‌طلبانه در دنیای امروز می‌باشد. شورش، از پشتوانه مردمی برخوردار نیست، قشری و مقطعی و محلی است، فاقد رهبری سیاسی شاخص می‌باشد، تغییرات بنیادین سیاسی به دنبال ندارد و در نهایت به وسیله سرکوب و یا با رسیدگی و تأمین خواست‌های شورشیان پایان می‌پذیرد.

* - سرکارخانم مصطفوی، عضو گروه معارف اسلامی دانشگاه‌های منطقه اصفهان.



در بررسی چرایی انقلاب می‌بایست ابتدا نگرشی به جوامع مصون از انقلاب داشته باشیم و تا پیش فرض‌های تثبیت شده‌ای برای ما ایجاد نشود، ارزش انقلاب و چگونگی تثبیت و ماندگاری آن روشن نمی‌گردد. شک نیست که جامعه مصون از انقلاب جامعه‌ای است که در آن «رابطه تعادلی بین قدرت‌های سیاسی و اجتماعی وجود داشته باشد».

برای دریافت مفهوم این جمله می‌بایست تعبیری از قدرت سیاسی - قدرت اجتماعی و رابطه تعادلی بین این دو بنماییم. مجموعه نهاد‌های اداری و رسمی هر جامعه که با در اختیار داشتن ابزارهای قدرت‌های مادی، اقتصادی و نیروهای نظامی اعمال مدیریت می‌کنند، قدرت سیاسی نامیده می‌شود؛ و قدرت حاصل آمده از ارزش‌های مشترک اجتماعی و ایده‌آل‌های جامعه که به اعتبار نفوذ معنوی و عشق مردم اطاعت و تبعیت اجتماع را به طرف خود جلب می‌کند قدرت اجتماعی نامیده می‌شود؛ این ارزش‌های مشترک، به فراخور هر جامعه‌ای متغیر است و می‌تواند مذهب، ایدئولوژی، اخلاق اجتماعی، رسومات و آداب، هنر، سنن ملی و حتی خرافات را شامل شود.

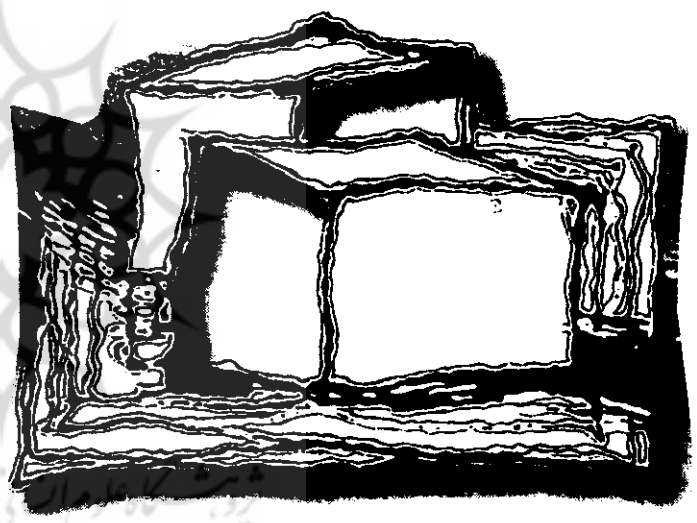
قانع بودن قدرت اجتماعی به این اصل که قدرت سیاسی قادر به تأمین حداقل خواسته‌های ارزشی مردم و حفظ و تأمین و تداوم روابط متعارف اجتماعی است، رابطه تعادلی نامیده

پذیرد و گاهی با داشتن رهبری آگاه و مدبر به انقلاب تبدیل می‌شود. نظیر نهضت ۱۵ خرداد که توسط حضرت امام خمینی علیه السلام به پیروزی انقلاب اسلامی در ایران انجامید. از نهضت‌های مهم در تاریخ کشور ما می‌توان به نهضت تنباکو، نهضت ملی شدن صنعت نفت و نهضت شیخ محمدخایانی در تبریز و نهضت جنگل و نهضت تنگستانی‌های جنوب اشاره کرد. انقلاب حرکت جامعه است علیه حاکمیت به منظور زیر و رو کردن عمیق و ریشه‌ای معیارها، ضوابط و ارزش‌های حاکم با براندازی حاکمیت. انقلاب، رهبری آگاه، هوشمند، مردمی، سیاستمدار و دارای صفات عالی انسانی متناسب با ارزش‌های حاکم بر جامعه دارد و در نگرش قرآنی، مبنا و علت انقلاب تحول درونی مردم است: «ان الله لا یغیر ما یقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»، [خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خود سرنوشت خود را تغییر دهد].

انقلاب از نقطه نظر اسلامی، یک تحول عمیق همگانی است، به عبارت دیگر، یک بازگشت جمعی به ارزش‌های متعالی انسانی است که به فراموشی سپرده شده و زمینه نابودی آن فراهم شده است. نمونه بارز انقلاب فردی در اسلام، توبه است. توبه عبارت است از انقلاب نفس لوامه علیه امارگی خویش. انقلاب اجتماعی همواره ارزشی و تعالی بخش است و در آن، اکثریت قاطع مردم کلیت نظام قبلی را نفی می‌نمایند؛ گاهی با عصیان و خشونت و خونریزی و طغیان و توفندگی مردم توأم است و بروز و حصول نتیجه در آنها، ناگهانی و دفعی است.

می‌شود. مادامی که این رابطه تعادلی بین قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی وجود دارد جامعه مصون از انقلاب است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که در چه شرایطی، انقلاب در یک جامعه بروز می‌کند.

پیدایش تضاد بین ارزش‌های حاکم بر قدرت سیاسی و ارزش‌های حاکم بر قدرت اجتماعی موجب پیدایش این دو قطب شده و صفوف این دو قدرت عملاً در برابر یکدیگر تشکیل می‌شود. در شرایط عادی که قدرت اجتماعی از عملکرد قدرت سیاسی راضی و قانع است، قدرت سیاسی چیزی جدای از قدرت اجتماعی نبوده و جامعه به گونه‌ی تک قطبی ادامه حیات می‌دهد. اما زمانی که صاحبان قدرت سیاسی با نظام ارزشی جامعه به ستیز برخیزند و قدرت اجتماعی با استفاده از قدرت معنوی خود، قدرت سیاسی را زیر سؤال برد، در این صورت، شرایط بروز دو قطبی شدن جامعه فراهم می‌آید و قدرت سیاسی ضربه اصلی را



می‌خورد؛ مردم از قدرت سیاسی به طور کلی ناامید می‌شوند و در مقابل آن پیاپی می‌خیزند؛ قدرت سیاسی جایگاه خود را در جامعه از دست می‌دهد و در ادامه حیات خود با مشکل روبرو می‌شود و در این برهه، احتمالاً از تمسک جستن به هر وسیله و هر قدرتی خارج از محدوده کشور کوتاهی نمی‌کند. در نتیجه جامعه‌ای ملتهب بوجود می‌آید، گاه به وعده‌های پوچ و توخالی تمسک می‌شود و گاه با وعید مردم سرکوب می‌گردند.

از همین روست که امام علیه السلام در پیشبرد انقلاب، ضرورت تداوم و بی‌اعتنایی به وعده‌های فریبنده شاه را وظیفه همه مسلمین خصوصاً جناح روحانی و سیاسی و بزرگان می‌داند و ادامه آنرا رمز پیروزی و سرافرازی قرار می‌دهند.^۱

اسلام از سیاست جدا نیست اسلام مثل مذاهب دیگر نیست که ذکر و دعا باشد. اسلام سیاستش با سایر احکامش با هم هستند و من دخالت سیاسی می‌کنم.^۲

کالبد شکافی انقلاب، با ملاحظه انقلاب اسلامی ایران

۱- قدرت اجتماعی انقلاب در چالش با قدرت سیاسی حاکم

هنگامیکه دوگانگی و حالت تضاد بین قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی بروز می‌نماید، بیگانگی قدرت سیاسی، توسط قدرت اجتماعی به مردم معرفی می‌شود و قدرت سیاسی بدون پایگاه مردمی می‌گردد؛ چراکه وظیفه اصلی قدرت سیاسی تنظیم روابط متعادل جهت ایجاد زندگی مطلوب در همه ابعاد عمومی است و هنگامی که مردم از قدرت سیاسی سلب اعتماد کنند و مورد بی‌اعتنایی واقع شود، مشروعیت خود را از دست داده و هرگونه اقدام اجتماعی‌اش نامشروع تلقی شده و مردم با دیدۀ تردید به آن نگرسته و از آن استقبال نمی‌کنند. در نتیجه، قدرت سیاسی توانایی مدیریت خود را از دست می‌دهد و به انزوا می‌گراید و قدرت اجتماعی، پیشاهنگ در مبارزات خود تا مرحله نهایی پیروزی ادامه می‌دهد.

این نکته از نگاه تیزبین امام خمینی علیه السلام مخفی نمانده و در بحبوحه انقلاب می‌فرماید: «نهضت اسلامی به اوج خودش رسیده است و مرتبه شکوفایی را طی می‌کند، شاه انواع تشبثات را می‌کند و کرده است، یکی از تشبثات او این بود که یک دولتی پیش آورد یک آشتی و دولت آشتی همان بود که از زمان انتقالش تا حالا هزارها از جوانان ما را کشتند... و می‌خواستند که با صورت آشتی مردم را اغفال کند.»^۳

معمولاً قدرت سیاسی در این مواقع، برای بقاء و ماندگاری خود از قوای مسلح استفاده می‌کند و این خود غیر مردمی بودن قدرت سیاسی را می‌رساند. از آنجایی که فلسفه وجودی قوای مسلح، دفاع از حدود و ثغور کشور در برابر نفوذ و هجوم بیگانگان بوده و ارتش که با هزینه سنگین و از منابع اقتصاد ملی تشکیل و تأمین می‌گردد و با هدف ایجاد نظم و امنیت اجتماعی و مبارزه با توسعه طلبی بیگانگان رسمیت می‌یابد، لذا استفاده از این نهاد مردمی علیه مردم، نشانه علاقه قدرت سیاسی به بقاء حاکمیت خود به هر قیمت ممکن بوده، اگرچه مردم که صاحبان اصلی کشورند راضی نباشند.

البته استفاده از قوای مسلح، دو نتیجه متفاوت به دنبال دارد:

- ۱- تسریع در بروز تحول، ۲- تعویق در بروز تحول.
- دسته‌ای از مردم که هنوز در مورد بی‌اعتباری و عدم

۱- صحیفه نور، جلد ۲، ص ۶۶ الی ۶۷.
 ۲- صحیفه نور، جلد ۲، ص ۱۴۵ الی ۱۵۱.
 ۳- صحیفه نور، جلد ۲، ص ۲۸۱ الی ۲۸۸.

صلاحیت قدرت سیاسی برای اداره کشور متقاعد نشده‌اند، با اقدام رویاروی قوای مسلح با مردم، به خوبی توجیه شده و در می‌یابند که قدرت سیاسی حاکم از هیچ جنایتی علیه مردم ابا نداشته و قادر به تأمین مصالح مردمی نیست و در نتیجه به صفوف مبارزین می‌پیوندند. بدین ترتیب، قدرت اجتماعی از پشتوانه مردمی بیشتری برخوردار شده و حرکت همچنان توفنده‌تر می‌شود. از سوی دیگر، رویارویی مسلحانه با مردم، روح انتقامجویی و خونخواهی را در مردم می‌دمد، خشم عمومی را دامن می‌زند و عواطف اجتماعی را منفعل نموده، برمی‌انگیزاند و عنصر شهادت‌طلبی و سلحشوری حرکت انقلابی مردم را تقدس می‌بخشد و بدین ترتیب، مردم یکپارچه‌تر از گذشته و خشمگین از اعمال جنایت قدرت سیاسی به گونه‌ای مصمم‌تر دست به مبارزه می‌زنند که طبیعتاً نتیجه‌ای جز پیروزی سریع‌تر نخواهد داشت.

گاهی گروهی از مردم که با انگیزه مبارزه ولی آرام و بدون خشونت، به صفوف مردم پیوسته بودند و کسب پیروزی و استقلال را به بهای جانفشانی و وقوع در خطر را نمی‌پذیرفتند، با مشاهده این شرایط، آرام صحنه مبارزه را ترک نموده و در خلوت خود منتظر نتیجه می‌مانند تا پس از استقرار، خود را با آن وفق دهند.

هنگامی که قدرت سیاسی از قدرت نظامی استفاده می‌کند، هرگز جلب همکاری اجتماعی را به دنبال ندارد و بر فرض که استفاده از زور، از توفندگی مبارزه بکاهد و به زور تحول را برای مدتی به تعویق بیندازد، اما در هر حال، عواطف مردم را جریحه‌دار نموده و آتش خشم آنان زیر خاکستر می‌ماند و در شرایطی دیگر دوباره می‌فروزد و حیات قدرت سیاسی را دوباره تهدید می‌کند. تمام اهتمام قدرت اجتماعی در این زمان، رویارویی و مقابله با قدرت سیاسی است که گاه با مسلح شدن توأم است. البته این امری طبیعی است که مردم برای دفاع از خود در مقابل جنایات و کشتار و تعدیات قدرت سیاسی به فکر چاره بیفتند و دست به اسلحه ببرند.

روشن است که نبرد مردم و قدرت اجتماعی با قدرت سیاسی که با پشتوانه قوای مسلح در عرصه حاضر می‌شود، یک نبرد نابرابر است، زیرا قوای مسلح از حیث تجهیزات و تسلیحات نظامی بر قوای مردمی که تنها از حیث نیروی انسانی قوی است، برتری دارد؛ اما مسئله مهم، هدف و غایت نبرد است که قدرت اجتماعی با دفاع از ایده‌ال‌های خود و برای بدست گرفتن سرنوشت خود، انگیزه مبارزه دارد، ولی قدرت نظامی جز فرمان رده‌های بالا و درجه‌داران و مهره‌های اصلی قدرت سیاسی هیچ

گونه توجیهی برای سرکوب مردم ندارد. از آنجا که نظامیان خود از گروه مردمند، به زودی تمرد از دستورات در میان آنان به چشم می‌خورد و بسیاری از آنها به صفوف مردم می‌پیوندند و قدرت سیاسی وامانده از همه جا، همه پشتوانه خود را از دست می‌دهد و راه را برای پیروزی انقلاب هموار می‌کند.

امام خمینی علیه السلام که با فراست کامل روند انقلاب را هدایت می‌کرد، با استفاده دقیق از ضعف‌های قدرت سیاسی - نظامی در مقابل انقلاب اجتماعی، نظامیان را به پیوستن به صفوف ملت دعوت کرد و با تشویق آنان به همراهی با انقلاب و آغاز فرار سربازان و نظامیان از پادگان‌ها، طومار حکومت پهلوی را درهم پیچید.^۱

۲- رابطه استبداد، دست نشاندهی و انقلاب

در مجموعه انواع حکومت‌ها، حکومت استبدادی که فضای جامعه را آماده برای انقلاب می‌سازد و نهایتاً هم با انقلاب سرنگون می‌گردد، بر چند اصل استوار است. این گونه حکومت‌ها، بر فشار سیاسی، اختناق و سرکوب مردم استوارند و معمولاً حاکمیت در این نوع حکومت در اختیار اقلیتی محدود و گاه در دست یک نفر متمرکز است؛ رشوه‌خواری، فساد مالی، فساد اخلاقی و ابتدال در طبقه حاکم شایع است و آنان تکیه گاه قدرت‌های مالی و سرمایه‌داران هستند و عملکرد آنان تماماً دفاع از منافع این گروه‌ها است. ضامن بقای حاکمیت این قدرت‌ها، قوای مسلح و ارتش است و به خاطر نداشتن پایگاه بین مردم، معمولاً متکی بر قدرت‌های خارجی و دست نشانده بیگانگان می‌باشند.

حضرت امام علیه السلام درباره استبداد شاهنشاهی و وابستگی آن به بیگانه می‌فرماید:

«کارتر می‌گوید یک اجتماع مترقی و یک جامعه مترقی در ایران درست کرده‌ایم. پاسخ به کارتر این است که اینکه یک دموکراسی تند و قاطع در ایران به دست شاه عمل شد!! و این که جامعه مترقی شاه در ایران بنیان‌گذاری کرده است و جمله سومش که می‌گوید من بنای دخالت در اوضاع ایران را ندارم، خود مردم ایران این را بررسی کنند که آیا این را برای ایرانی‌ها گفته یا برای غربی‌ها و شاه که خودش و پدرش از زمان تشکیل سلطنت در اختیار بیگانه بودند و همه برنامه‌ها برای آن چیده شده، این چه دموکراسی تند و قاطع است. وکلای مجلس که باید انتخاب شده مردم باشند، کدامشان از رأی و نظر مردم هستند؟ خود شاه

می گفت لیست‌ها را از سفارتخانه می آوردند و ما مجبور بودیم عمل کنیم»^۱

از خصوصیات دیگر حکومت‌های استبدادی که منجر به انقلاب می‌شود، می‌توان اعمال سانسور و کنترل شدید بر وسائل ارتباط جمعی و بکارگیری این وسایل در جهت تبلیغات به سود خود را نام برد.

همچنین این حکومت‌ها، به دلیل حیف و میل منابع اقتصادی و غارت ثروت‌های عمومی و انبار کردن سرمایه در کشورهای بیگانه و عدم حساسیت نسبت به تنظیم وضعیت اقتصادی مطلوب برای کشور، با بحران اقتصادی مواجه بوده که قسمت عمده فشار اقتصادی متوجه مردم متوسط و طبقات محرومتر می‌باشد. این گونه قدرت‌ها به دلیل نداشتن پایگاه مردمی و تکیه بر قدرت‌های خارجی، مجبورند فرهنگ‌های بیگانه را ترویج کرده و عملاً با فرهنگ مردم ناسازگاری نمایند. نتیجه این سیاست، پیدایش تضاد بین ارزش‌های فرهنگی جامعه با گرایش‌های مبتذل قدرت سیاسی خواهد بود که نهایتاً ضعف دیپلماسی قدرت سیاسی را در جامعه جهانی به دنبال دارد؛ زیرا پی آمد وابستگی، می‌بایست از مواضع سیاسی قدرت خارجی متبوع خود حمایت و تبعیت نموده و در همه مجامع بین‌المللی به گونه دیکته شده، آراء آن را تبعیت نموده و در نتیجه در صحنه جهانی هیچ رأی و استقلال نخواهد داشت.

حضرت امام علیه السلام در این زمینه می‌فرمایند: «حکومت اسلامی هیچ یک از انواع طرز حکومت‌های موجود نیست، مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت، مستبد و خود رأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند و هرکس را ازاداهش تعلق گرفت بکشد و هرکس را خواست انعام کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند»^۲

۳- انقلاب، هدایت و رهبری

هدایت یک انقلاب، از نقطه نظر توجه به شرایط گوناگون و اتخاذ روش‌های دقیق متناسب با هر وضعیت، از ظرافت خاصی برخوردار بوده و تنها در توان انسان‌های متعالی است که درک سیاسی و اجتماعی را با خصوصیات عالی انسانی در هم آمیخته و با آینده‌نگری و ژرف‌اندیشی، در سخت‌ترین شرایط تصمیماتی بجا و متناسب اتخاذ نمایند. رهبری هر انقلاب، گرچه در یک فرد خلاصه می‌شود، لیکن از نقطه نظر آثار و نتایج، چه بسا از مجموعه حرکت مردم مهمتر باشد، زیرا اوست که سکان سفینه انقلاب را بدست داشته و به سوی ساحل نجات راهنمایی می‌کند و بدون او، کشتی انقلاب در میان امواج متلاطم و خروشان

سرگردان می‌ماند و هراندازه هم که قوی و تسخیرناپذیر باشد، بالاخره اسیر گرداب‌های زمانه شده و درهم می‌شکند.

در وضعیت تحقق رویارویی و صف‌بندی قدرت اجتماعی (مردم) در برابر قدرت سیاسی (حکومت)، شرایط متفاوتی ممکن است بروز کند: ۱- توان و قدرت مردمی بالا باشد.

۲- قدرت اجتماعی مردم ضعیف باشد.

در صورت اول، اکثریت قریب به اتفاق مردم حامی انقلاب و رهبری آن می‌باشند و می‌خواهند قدرت سیاسی را به زیر بکشند، حال اگر رهبری انقلاب مردم را مسلح نماید و اقدام خشن علیه قدرت سیاسی بکند، در این صورت نیروی عظیمی از مردم به مبارزه مسلحانه مشغول می‌شوند و تلفات و ضایعات بسیاری به بار می‌آید و اگر ارتش مسلح بر مردم پیروز نشود، قوای مردمی با به جاگذاشتن کشته‌های بسیار، احتمال ضعیف دارد که قدرت سیاسی را شکست دهند. بدیهی است که رهبری می‌بایست همواره راهی را انتخاب کند که با تلفات کمتر منجر به پیروزی گردد.

اما از آنجا که رهبری هرگز نخواهد توانست با مسلح کردن مردم نیرویی مسلح‌تر از ارتش پدید آورد، بنابراین، بهترین روش آن است که نیروهای مردمی را به گونه‌ای به صحنه آورد که قبل از اقدام مسلحانه، شریان‌های حیاتی قدرت سیاسی را مسدود سازد و از این طریق آن را از سریر قدرت به زیر کشد. این روش همواره از طریق دست زدن به مبارزه منفی نظیر برپایی تظاهرات پی در پی، اعتصابات سراسری و... به نتیجه می‌رسد و از آغاز به اقدام مسلحانه عمومی کارآمدتر است.

در صورت دوم که قدرت اجتماعی ضعیف باشد، رهبر می‌تواند روش‌های مختلفی از مبارزه را انتخاب کند. در این حالت، آنچه تاکنون تجربه شده، نظیر اقدام چریکی و پارتیزانی علیه قدرت سیاسی - که این روش با ضعیف بودن قدرت اجتماعی عملاً کارآمد نیست - و یا ائتلاف تاکتیکی با سایر گروه‌های اجتماعی و شرکت دادن آنان در رهبری انقلاب به منظور افزایش قدرت و یا تعدیل در خط مشی برای جلب همکاری سایر گروه‌های اجتماعی و همچنین، تغییر شعارها و طرح شعارهای جدید و جلب توده مردمی که تاکنون به صفوف مبارزین نسیوسته‌اند، همگی روش‌هایی نافی اهداف و آرمان‌های انقلاب‌ها بوده‌اند. بدیهی است که دو روش اخیر با عدول از

۱- صحیفه نور، جلد ۷، ص ۱۷۴ - ۱۸۰.

۲- حکومت اسلامی، امام خمینی (ره)، ص ۴۵.

قسمتی از مواضع اتخاذ شده از بدو انقلاب توأم است و پیامد آن، عدول از قسمت‌های دیگر نیز می‌باشد. استفاده از این گونه روش‌ها، تنها توسط گروه‌هایی اعمال می‌شود که معتقدند هدف وسیله را توجیح می‌کند.

اما از آن جایی که هدف اصلی رهبران معنوی، صرفاً پیروزی انقلاب با هر نتیجه محتمل نیست، بلکه انجام وظیفه و ترویج ارزش‌ها هدف اصلی است، بنابراین، رهبری می‌بایست در هر شرایطی به مبانی ارزشی انقلاب پایبند بماند و از آن عدول نکند؛ اگر در این روش به پیروزی رسید نیکو و در غیر این صورت، به وظیفه خود عمل کرده است.

این روش دقیقاً همان روشی بود که امام خمینی علیه السلام از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ در پیش گرفتند و با استفاده از عنصر زمان و کار فرهنگی، بدون اینکه حتی یک گام به عقب بردارند و یا با گروه‌های منحرف ائتلاف نمایند، ذهن مردم را روشن ساختند و با تدبیری اعجاب‌انگیز، شرایطی را فراهم آوردند که قاطبه ملت ایران دست از جان‌شسته‌یاری دین اسلام شتافته و شاه را به زیر کشیدند.

۴- عوامل شتاب‌زا در پیروزی انقلاب

رهبری انقلاب می‌بایست متناسب با موقعیت، روش‌های جدیدی را در حفظ و ادامه حرکت نهضت یافته و به مورد اجرا گذارد و در شرایطی ویژه، می‌بایست نقاط ضعف و ضربه‌پذیری قدرت سیاسی را تشخیص داده و در جهت سرعت بخشیدن به حرکت انقلاب، ضرباتی را بر پیکر قدرت سیاسی وارد سازد. از جمله عوامل شتاب‌زا در پیروزی انقلاب، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- ایجاد فاصله بین نیروهای مسلح و قدرت سیاسی از طریق شخصیت دادن به قوای مسلح و کار سیاسی

یکی از موفق‌ترین روش‌های حضرت امام علیه السلام جهت نابودی رژیم شاه، همین روش بود. سخنرانی امام علیه السلام در سال‌های ۴۲ و ۴۳ نیز ناظر بر این مدعا است. حضرت امام علیه السلام با تکرار این جمله که «ما می‌خواهیم ارتش نوکر نباشد»^۱، از همان ابتدای نهضت از این عامل بهره‌گرفت و پیام‌های سال ۵۷ حضرت امام علیه السلام از پاریس نیز این سیاست را تکمیل کرد و عاقبت ارتش تا دندان مسلح که نقش ژاندارمی امریکا در منطقه را بر عهده داشت و شاه هرگز تصور نمی‌کرد که تسلیم شود، به مردم پیوست و درست زمانی انقلاب به پیروزی رسید که نیروهای ارتشی طرفدار امام، در داخل پادگان نیروی هوایی با عوامل سرسپرده رژیم درگیر شده و مردم از آنان حمایت کردند.

به علاوه، در مسیر هدایت انقلاب، رسوا کردن قدرت حاکم نیز، لازمه جدا شدن نیروهای نظامی از قدرت سیاسی حاکم است و در این زمینه، رهبری انقلاب باید دائماً به افشاگری

بپردازد. آنچنانکه امام علیه السلام در مورد حوادث سال ۴۱ می‌فرماید: «سال بدی بود، برای این که مفتضح شد هیأت حاکمه، مفتضح شد دستگاه جبار و ما نمی‌خواستیم و نمی‌خواهیم که مملکت ما در خارج معرفی شود که چنین عناصر خبیثی سرکارند. ما می‌خواهیم که مملکت ما از آن نقطه اولیش تا آن آخرش جوری باشد و طوری سلوک کنند که مایه افتخار یک مملکتی باشد، بگویند آقا ما امیرکبیر داریم، وزراء سابق، مشاورین، سلاطین سابق، علما بودند، علی بن یقظین بوده است، گاهی ائمه اطهار علیهم السلام بوده‌اند حالا مشاورین چه کسانی هستند»^۲

۲- عامل دیگر، تشکیل هسته‌های فعال انقلابی است. گرچه حرکت مسلحانه توسط نیروهای انقلاب، به عنوان اولین اقدام توصیه نمی‌شود، لیکن وجود هسته‌های مسلح که بتواند در شرایط ویژه، ضربات جدی بر حاکمیت فاسد وارد سازد نیز، ضروری است. رهبری هرگز نباید تمام حرکت توفنده و عظیم مردم را به یک قیام مسلحانه کوچک تبدیل سازد، لیکن وجود هسته‌های محدود مسلح در کنار هسته‌های فراوان این امکان را به رهبری انقلاب می‌دهد که در مواقع حساس، از آنان علیه رژیم فاسد بهره‌جسته و قدرت سیاسی را متزلزل سازد. در انقلاب اسلامی ایران، در کنار هزاران گروه مردمی و انقلابی، گروه‌هایی نظیر هیأت‌های مؤتلفه اسلامی، بدر، موحدین، امت واحده و... تشکیل شد و به عنوان بازوان مسلح انقلاب ایفاء وظیفه کردند.

۳- از مهم‌ترین عوامل شتاب‌زا، می‌توان دست‌زدن به مبارزه عمومی را نام برد. رهبری، در شرایطی که زمینه حضور همگانی مردم را در صحنه قیام آماده دید، می‌بایست با هدایت مدیرانه خود، مردم را به خیابان‌ها کشیده و با القاء شعارهای انقلاب از زبان مردم، برنامه اجرایی انقلاب را اعلام نماید. حضور فشرده مردم در صحنه که یکپارچه خواستار نابودی قدرت سیاسی و پیروزی انقلاب هستند، شکننده‌ترین عنصر در صحنه مبارزه علیه رژیم فاسد حاکم به شمار می‌رود. از سوی دیگر، اعتصابات عمومی شامل تعطیلی کارخانه‌ها، بازارها، صنایع ملی و... رژیم مزبور را از نظر اقتصادی به سرعت رو به سقوط می‌برد. اعتصاب سراسری مردم ایران در سال ۵۷ که شامل بسته شدن شیرهای نفت، تعطیلی مغازه‌ها و بازارها در سراسر کشور، تعطیلی ادارات و نهادهای رسمی و اجرایی، فرار سربازها از ارتش و... بود، از مهم‌ترین عوامل شتاب‌زا در پیروزی انقلاب اسلامی ایران به شمار می‌رود.

۱- صحیفه نور، جلد ۵، ص ۴۲. ۲- صحیفه نور، جلد ۱، ص ۸ الی ۱۴.

نقش اساسی هر یک از ارکان یاد شده در پیروزی انقلاب، به گونه‌ایست که چه بسا نتوان یک رکن را از حیث اهمیت نقش، بر ارکان دیگر مقدم دانست. به عبارت دیگر، هر یک از ارکان انقلاب، لازم و ملزوم یکدیگر بوده و فقدان یا ضعیف عمل کردن هر یک، آثار منفی جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت. ایدئولوژی و مکتب، ارزش‌های مشترک و ایده‌آل مردم جامعه است که حاکمیت آن و عمل شدن بی‌چون و چرا به آن، خواسته اکثریت قاطع مردم است.

حضرت امام علیه السلام با توجه به نقش حیاتی اسلام در شکل‌گیری انقلاب اسلامی تأکید می‌نماید: «قوانین اسلام قوانین پیشرو و پیشاهنگ هستند. اسلام به این منظور به وجود آمد که به انسان ابعاد واقعی و شأن انسانی اعطاء کند، یعنی انسان را از نظر زندگی اجتماعی، شخصی و سیاسی تحول بخشد و به غنای روحی انسان یاری دهد. اسلام قادر به ایجاد چنین تحولی هست. قوانین اسلام به نیازهای انسان پاسخ می‌گوید. این قوانین بسیار صریح و روشن هستند. اسلام روش و رفتار هر فرد را در برابر جامعه، طی قوانین خاصی مدون و تنظیم کرده است.»^۱

رهبری، شخصیتی محبوب در بین مردم است که محبوبیت خود را مدیون دفاع و عمل به ایدئولوژی مورد قبول عموم مردم می‌داند و خود نمونه‌ای متعالی از این ایدئولوژی است. مردم نیروهای انقلابند که صادقانه عشق به مکتب خود را سرلوحه زندگی خویش ساخته و با تبعیت از رهبری، خواستار حاکمیت و اجراء مبانی اعتقادی خود هستند. بنابراین، رهبری نمونه زنده مکتب است و مردم، شخصیت خود را در مکتب می‌بینند و تبعیت از رهبری را تنها راه تحقق آرمان‌های مطلوب می‌دانند.

چه بسا بتوان گفت که مکتب از حیث تأمین مشروعیت مبارزه و انگیزه در مردم، بر سایر ارکان مقدم است و رهبری از حیث ایجاد شتاب در حرکت انقلاب تبیین توضیح تفکر انقلابی و روش‌های صحیح مبارزه و ایجاد وحدت رویه بین نیروهای انقلاب بر سایر ارکان تقدم دارد؛ همچنانکه دو رکن مکتب و رهبری، بدون حضور گسترده و قاطع مردم که برنده‌ترین تیغ و کارسازترین اهرم در پیروزی هر انقلاب می‌باشند، از نتیجه مطلوب نهایی باز می‌مانند. لذا مردم، از این جهت بر دو رکن دیگر مقدمند.

گرچه رهبری چه قبل و چه بعد از پیروزی انقلاب وظایف فراوانی را برعهده دارد که عدم حساسیت در مورد هر یک ممکن است انقلاب را با خطر مواجه سازد، اما اهم وظایف را می‌توان

- ۱- رهبری به عنوان ایدئولوگ انقلاب
- ۲- رهبری به عنوان فرمانده کل عملیات انقلاب
- ۳- رهبری به عنوان زمامدار حکومت انقلابی

رهبری، از جنبه نظری آشناترین افراد جامعه به مبانی اعتقادی مردم است، به عبارت دیگر، رهبری در شناخت ایدئولوژی جامعه از دیگران اَعْلَم بوده و از شخصیت علمی ویژه‌ای برخوردار است. از دیدگاه اسلامی، رهبری می‌بایست مجتهد باشد و توانایی فهم و استخراج احکام اسلامی را از منابع شریعت مقدسه داشته باشد و اجتهاد احکام فردی کافی نیست. او می‌بایست در مسائل اجتماعی اسلام که عمده‌ترین بخش دین را تشکیل می‌دهد، کارشناس متخصص و صاحب‌نظر باشد. متأسفانه به دلیل وضعیتی که در اثر نقشه‌های استعماری برای مسلمین حاصل شد و قرن‌ها از داشتن حکومت صالح اسلامی بی‌بهره بودند، کم‌کم مسائل اجتماعی اسلام به فراموشی سپرده شد و مراکز علمی و حوزه‌های علمیه، بیشترین توجه خود را به احوالات فردی در شریعت مقدسه معطوف داشتند و در نتیجه، اعلیت مصطلح در جهان اسلام معنای فراگیر و اصلی خود را از دست داد و در محدوده احوالات فردی خلاصه شد، اما بدیهی‌است که اجتهاد و فهم دینی غیر ناظر به نیازهای روز، نمی‌تواند انقلابی وسیع و پر تحرک را رهبری کند.

رهبری انقلاب می‌بایست علاوه بر اجتهاد در این زمینه‌های عمومی و فردی دینی، در بُعد مسائل اجتماعی نیز که در رهبری کردن انقلاب نقش مهم‌تر را ایفا می‌کند، صاحب‌نظر باشد. بنابراین آنچه در این جا از اجتهاد مراد است، اصطلاح حوزوی آن نیست بلکه شخصیتی که در مجموع ابعاد دین مقدس اسلام، به ویژه در مسائل اجتماعی، صاحب‌نظر باشد و می‌تواند عده‌دار رهبری انقلاب گردد. برای درک این مهم شایسته است گوشه‌ای از پاسخ امام خمینی علیه السلام را به نامه آقای انصاری را مورد دقت نظر قرار دهیم: «... مهم، شناخت درست حکومت و جامعه است که براساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه‌ریزی کند که وحدت عمل و رویه ضروری است و همین جاست که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصالح جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح

تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی، فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را بدست گیرد»^۱

و یا قسمتی از نامه حضرت امام علیه السلام به حوزه‌های علمیه: «مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد، برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی‌کنم. آشنایی به روش برخورد با حیل‌ها و ترویج‌های حاکم بر فرهنگ جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاست‌ها و حتی سیاسیون و فرمول‌های دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط ضعف دو قطب سرمایه‌داری و کمونیزم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند، از ویژگی‌های یک مجتهد جامع است. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیر اسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوی و زهدی که در خور شأن مجتهد است، واقعاً مدیر و مدبر باشد. حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمام فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است...»^۲

۲ - رهبری به عنوان فرمانده کل عملیات انقلاب، از این نظر، یک شخصیت سیاسی است. او باید بتواند همه زوایای کار سیاسی به ویژه سیاست روز را بشناسد و به خوبی معرفی کرده و با آن برخورد نماید. با مبانی سیاسی قدرت حاکم و یا سیاست‌های جهانی به خوبی آشنایی داشته باشد و از طرف دیگر، سیاست اسلامی را نیز عمیقاً شناخته و به مردم معرفی کند. او باید توطئه‌ها را به موقع تشخیص داده و تصمیمات درستی در مقابل آن اتخاذ کند و تحلیل منطقی او از بی اعتباری قدرت سیاسی، تعهد و شجاعت او به آرمان و ایدئولوژی مبارزه، موجب می‌شود که مردم به او به دید فرماندهی کل انقلاب نگریسته و همه چشم‌ها به دهان و حرکات او دوخته شود. رهبری در این بُعد می‌بایست شعارهای انقلاب را تبیین کرده و به موقع مردم را به بسیج بخواند و حرکات‌های سیاسی و نظامی را با درک عمیق از شرایط رهبری نماید.

۳ - رهبری به عنوان زمامدار حکومت انقلابی، از این جهت، معمار بنای جامعه بعد از پیروزی انقلاب است، لذا باید تمامی بقایا و آثار ضد ارزشی و ضد مردمی قدرت سیاسی قبلی را نابود ساخته و سپس بر خرابه‌های آن بنایی مستحکم از ارزش‌ها را در تمام ابعادی که جامعه انسانی بدان نیازمند است برپا کند. شخصیت رهبری نباید صرفاً در مبارزه و جهاد خلاصه شود بلکه

او در شرایط پس از پیروزی، باید ضمن توجه به توطئه‌های جهانی علیه انقلاب و مبارزه با آن بتواند در بُعد سازندگی نیز صاحب نظر بوده و زندگی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مطلوبی را متناسب با ایدئولوژی جامعه تبیین کند.

آنچه در این مقاله آمد، کالبد شکافی مختصری از حیات سیاسی - اجتماعی پربرکت امام خمینی علیه السلام بود که با تعمیم و توسعه آن به دیگر جوامع اسلامی، می‌توان الگوی کلی‌ای در باب توسعه انقلاب اسلامی و رهبری آن، به آنان ارائه نمود.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ - فارسی، جلال‌الدین، فلسفه انقلاب اسلامی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- ۲ - امام خمینی، روح ا...، ولایت فقیه، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۶۱.
- ۳ - زنجانی، عباسعلی، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، تهران، کتاب طویی، نشر کتاب، ۱۳۷۱.
- ۴ - علی اصغر باغانی، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، تهران، علی اصغر زنجانی، ۱۳۶۸.
- ۵ - مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران، صدرا، ۱۳۶۴.
- ۶ - زرین کوب، با کاروان اندیشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۷ - مریم میراحمدی، پژوهشی در تاریخ معاصر، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
- ۸ - منوچهر محمدی، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، تهران، امیرکبیر، ۷۰ و ۱۳۶۵.
- ۹ - علی اکبر هاشمی رفسنجانی، انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، تهران، بنیاد پانزده خرداد، ۱۳۶۷.
- ۱۰ - حمید روحانی، بررسی و تحلیل از نهضت امام خمینی، تهران، راه امام، ۱۳۵۹.
- ۱۱ - جلال‌الدین فارسی، انقلاب و ضد انقلاب، تهران، انجمن اسلامی سلمان.
- ۱۲ - امام خمینی روح ا... (ره)، صحیفه نور، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال ۱۳۷۰.
- ۱۳ - حسن، عابدزاده، قانون اساسی جمهوری اسلامی، مؤسسه فرهنگی عابدزاده، ۷۱ و ۱۳۷۵.

